

جهانی شدن حقوق بشر: فرهنگ صلح و روابط بین الملل

مهناز گودرزی*

محمد کفاش نیری**

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۴ - تاریخ تأیید: ۹۷/۰۹/۱۴

DOI: 10.22096/HR.2018.95128.1080

چکیده

جهانی شدن با افزایش تعاملات و روابط انسانی باعث گردیده تا مفهوم صلح به معنای فقدان تهدید و جنگ، و برقراری آرامش در حیات انسان‌ها، با امره شدن قواعد حقوق بشر در جهانی شدن حقوق بشر به عنوان اولین و مهم‌ترین هدف نظام بین‌الملل، به صورت فرهنگ صلح در قالب مطالعات صلح در روابط بین‌الملل ظهور و نمود یابد. بر این اساس، شناخت و آگاهی از میزان توانمندی تأثیرگذاری جهانی شدن حقوق بشر در شکل‌دهی به فرهنگ صلح، جهت ترسیم چشم‌انداز دستیابی به صلح در روابط بین‌الملل و پیش‌زمینه‌ای برای ارائه طرح‌ها و پیشنهادهایی برای حل و فصل، بحران‌های بر هم زنده صلح در روابط بین‌الملل، سوالی است که باید به آن پاسخ داده شود. نویسندگان معتقدند، جهانی شدن با مطرح کردن اندیشه حقوق بشری به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی شدن حقوق بشر باعث گردیده تا مطالعات صلح مثبت در قالب نسل‌های حقوق بشر و مطالعات صلح منفی در قالب اصل مداخله بشر دوستانه و اصل مسئولیت حمایت در تعاملی دو طرفه با همپوشانی یکدیگر نهادینه شدن فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل فراهم سازد. روش پژوهش در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن؛ حقوق بشر؛ فرهنگ صلح؛ مطالعات صلح؛ صلح مثبت؛ صلح منفی.

* استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اصفهان، واحد خوراسگان، ایران. «نویسنده مسئول»

Email: goodarzi@khuisf.ac.ir

** دانشجوی دکتر روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اصفهان، واحد خوراسگان، ایران

Email: sinuc_persicus@yahoo.com



مقدمه

مفهوم صلح به معنای فقدان تهدید و جنگ، و برقراری آرامش در حیات، روابط و تعاملات اجتماعی انسان‌ها و به تبع آن روابط کشورها با یکدیگر، باعث گردیده تا رویای زیبای ایجاد، حفظ و تداوم صلح در نزد بشریت و جامعه بین‌المللی همواره به عنوان اولین و مهم‌ترین هدف نظام بین‌الملل با شکل‌دهی به فرهنگ صلح در قالب اشکال، صلح مثبت و منفی در مطالعات صلح با پرداختن به نقش و جایگاه انسان و حقوقی که به دلیل انسان بودن بر وی مترتب می‌باشد، صحنه روابط بین‌الملل را متأثر از خود سازد.

در این بین، جهانی‌شدن با توجه به فلسفه وجودی و هدف نهایی اصول حقوق بشر مطرح در منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر که بر احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان تأکید دارند، با فراهم آوردن زمینه‌های لازم جهت آمره شدن قواعد حقوق بشر در جهان معاصر، اندیشه حقوق بشر را به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی‌شدن حقوق بشر مطرح ساخته است. به گونه‌ای که واژه صلح در روابط بین‌الملل که به معنای پایان مخاصمات مشخص، فقدان مخاصمات، دوستی و مودت فعال و یا نهادهای معینی که توانسته‌اند روابط بین دو یا چند کشور یا کشورها را به طور اعم به نحوی موفقیت‌آمیز تحت نظم در آورند^۱ در ارتباط و تعاملی دو طرفه با نقش و جایگاه انسان و حقوقی که به دلیل انسان بودن در جهانی‌شدن حقوق بشر بر وی مترتب است، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. به گونه‌ای که اندیشه حقوق بشر به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی‌شدن حقوق بشر، فرهنگ صلح را در سیاست و روابط بین‌الملل در قالب رویکردهایی نظری به مفهوم صلح، در اشکال مطالعات صلح مثبت و مطالعات صلح منفی شکل و سامان داده است. بر این اساس، شناخت و آگاهی از میزان توانمندی تأثیرگذاری جهانی‌شدن حقوق بشر در شکل‌دهی به فرهنگ صلح، جهت ترسیم چشم‌انداز دستیابی به صلح در روابط بین‌الملل و پیش‌زمینه‌ای برای ارائه طرح‌ها و پیشنهادهایی برای حل و فصل، بحران‌های برهم‌زننده صلح در روابط بین‌الملل، سوالی است که باید به آن پاسخ داده شود.

در پاسخ به سوال مطرح، از آنجایی که جهانی‌شدن، باعث گردیده تا اندیشه حقوق بشر به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی‌شدن حقوق بشر مطرح گردد. این نوشتار، در گام نخست، با بررسی

۱. نک: علی بابایی، ۱۳۹۲: ۲۶۷.

جهانی شدن حقوق بشر: ... / گودرزی و کفاش نیری ۲۱

نقش و جایگاه فرد انسانی و حقوقی که به سبب انسان بودن بر آن مترتب است، تحت عنوان «حقوق بشر انسانی» در روابط بین‌الملل، می‌پردازد؛ و در ادامه بحث در گام دوم، با پرداختن به مطالعات صلح مثبت در قالب نسل‌های حقوق بشر به نقش سه نسل حقوق بشر در از بین بردن ریشه‌های خشونت ساختاری وقوع جنگ پرداخته است، در گام بعد، با پرداختن به مطالعات صلح منفی در قالب موضوع مداخلات بشر دوستانه و نقش اصل مسئولیت حمایت در جهانی شدن حقوق بشر در تبدیل «حاکمیت به مثابه تسلط» به «حاکمیت به مثابه مسئولیت»، به بررسی تأثیراتی که بر حاکمیت دولت‌ها در جلوگیری کردن از سوء استفاده‌های سیاسی و گزینشی عمل کردن در مداخلات بشر دوستانه، و فراهم آوردن زمینه‌های هر چه بیشتر فرسایش حاکمیت دولت‌ها جهت کاهش تنش‌ها و جلوگیری از تشدید جنگ و کنترل آن می‌پردازد. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که سه نسل حقوق بشری در قالب مطالعات صلح مثبت و اصل مداخله بشر دوستانه و اصل مسئولیت حمایت در قالب مطالعات صلح منفی در روابط و تعاملی دو طرفه و همپوشان با یکدیگر، با کمک به شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل به ایجاد صلح و امنیت در روابط بین‌الملل یاری می‌رساند.

۱. جهانی شدن حقوق بشر

جهانی شدن به عنوان مفهومی که هم به در هم فشرده شدن جهان و هم به تراکم آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل دلالت دارد.^۱ با ایجاد فشرده‌گی زمان و مکان، و امکان فضا مند شدن زندگی اجتماعی در فضایی که به شدت «مرکزیت‌زدایی» شده، باعث ایجاد آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل، به عنوان محوری‌ترین و مهم‌ترین موضوع در شناخت ابعاد و تأثیراتی که فرآیندهای جهانی شدن در زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها بر جای می‌گذارد، فراهم آورده است. آگاهی از شناخت جهان به عنوان کل، که باعث افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل فراتر از دولت‌ها و در نتیجه جوامع انسانی می‌شود. در این بین، نکته مهم آگاهی از خویشتن انسان به عنوان یک کل در فرآیند جهانی شدن ناشی از چنین تشدید روابط اجتماعی در بین افراد جوامع انسانی که خارج از حیطه مسئولیت و قدرت دولت‌ها است، شناخت و توجه به نقش انسان، جایگاه او در محیط پیرامونی آن و حقوقی که به سبب انسان بودن، باید در عصر جهانی شدن از آن برخوردار باشد، است.

بر این اساس، شاهد آن هستیم که موضوع حقوق بشر و توجه به کرامت و حیثیت ذاتی فرد انسان‌ها، به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه ویژه روابط بین‌الملل در عصر جهانی شدن باعث اعتقاد به وجود یک رشته حقوق طبیعی و اولیه برای تمامی انسان‌ها، صرف‌نظر از رنگ، نژاد، زبان، جنسیت و... گردیده که حد و مرزهای ملی را در نوردیده و به صورت «قواعد بنیادین حقوق بشر» (Fundamental Rules of Human Rights) پدیدار شده و همچنان در حال تدوین، هنجارسازی و ضابطه‌مند سازی است. در واقع، جهانی شدن با فراهم آوردن دور جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل، مرز بین سیاست مبتنی بر قدرت و سیاست مبتنی بر هنجار را کمرنگ نموده و دولت‌ها و دیگر بازیگران صحنه بین‌المللی را به این نتیجه رسانده که منافع آن‌ها با رعایت حقوق بشر و دیگر مؤلفه‌های آن بهتر از استفاده صرف از توانمندی‌های نظامی تأمین می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت، جهانی شدن با رسوخ پذیری اندیشه حقوق بشر در قوانین اساسی و سازمان‌های سیاسی - اجتماعی کشورهای مختلف، فرهنگ حقوق بشری را در قوانین اساسی و شکل‌بندی اجتماعی کشورهای گوناگون وارد نموده و بدین طریق زمینه را برای جهانی شدن حقوق بشر فراهم آورده است.

در واقع، جهانی شدن حقوق بشر با تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین‌الملل و در نهایت، تلاش برای «آمره شدن» آن قواعد، باعث شده تا حمایت از حقوق بشر در نظام بین‌الملل پس از گذشت بیش از پنجاه سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر از جایگاه درجه دوم در سیاست بین‌الملل، به جایگاه درجه اول ارتقا پیدا نماید و از اهمیت و اولویت درجه اول در روابط بین‌الملل برخوردار گردد.^۱ بر این اساس، شاهد آن هستیم که استقبال جامعه بین‌المللی در همه مناطق جهان نسبت به استانداردهای حقوق بشر و غیر قابل انکار بودن همه اصول آن، به ویژه استثناء بردار نبودن ضمانت اجرای حقوقی نظیر: حق حیات، آزادی بیان و اندیشه، منع شکنجه، منع برده‌داری و بندگی، آزادی عقیده و مذهب و... موجب شده، تا نقض حقوق بشر در قرن بیست و یکم برابر با نقض اصول آمره حقوق بین‌الملل باشد و نقض «قواعد آمره» (Jus Cogens) مترادف با تهدید صلح و امنیت بین‌الملل قلمداد گردد.^۲

۱. ذاکریان، ۱۳۷۹ الف: ۱۰۵۱.

۲. نک: ذاکریان، ۱۳۷۹ الف: ۱۰۵۴.

در این بین، نکته مهم آنکه اگر چه اختلافات ناظر در اجرای حقوق بشر در روابط بین الملل به عنوان يك موضوع اختلاف‌زا همچنان باقی مانده است، اما از آنجایی که در عصر جهانی شدن، هسته اصلی جهان‌شمولی فرهنگ نوین و جهانی شدن آن، اندیشه حقوق بشری است و اندیشه حقوق بشر، مبنای اصلی فرهنگ نوین می‌باشد، با جهانی شدن آن، فرهنگ جدید نیز جهانی می‌شود.^۱ در واقع، جهانی شدن حقوق بشر تلاش دارد با توجه به فلسفه وجودی و هدف غایی اصول حقوق بشر که احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان برخاسته از جهانی شدن فرهنگ حقوق بشری است، با طرح خود به عنوان ویژگی دائم و پایدار سیاست جهانی برای قرن ۲۱ زمینه را برای تسریع در فرآیند شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین الملل فراهم سازد.

۲. فرهنگ صلح در روابط بین الملل

مفهوم «صلح»، به عنوان رهایی از وضعیت تراحم، درگیری و بهره‌برداری از وضعیت ثبات، وحدت، آرامش و همدلی ناشی از هماهنگی، تفاهم و سازگاری مردم با یکدیگر، و نه از رهگذر زور، بلکه از طریق توافق و تفاهم واقعی. همان حالت حقیقی، عادلانه و واقعی،^۲ باعث شکل‌گیری ایده فرهنگ صلح، برای اولین بار در برنامه‌های یونسکو در کنگره بین‌المللی «صلح در اذهان انسان‌ها» در سال ۱۹۸۹، در ساحل عاج گردید.^۳ ایده «فرهنگ صلح» (Culture of Peace) به عنوان رهیافتی نسبت به حیات انسانی با فراهم آوردن احترام به یکدیگر و انصاف بر روابط اجتماعی حاکم، به دنبال تبدیل ریشه‌های فرهنگی جنگ و خشونت به فرهنگ گفتگو است.^۴ بر این اساس، می‌توان گفت ایده فرهنگ صلح در پی تحقق بخشیدن به امور زیر است:

- دگرگونی و جایگزینی ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها و رفتارهای موجود با گرایش‌ها و رفتارهای مروج صلح و نفی خشونت؛
- توانمندسازی مردم در همه سطوح با مهارت‌های گفتگو، میانجی‌گری، مدارا و همدلی؛
- از میان برداشتن ساختارهای سلطه‌جو و استثمارگر از طریق مشارکت دموکراتیک و توانمندسازی مردم برای ایفای نقش فعال در فرآیند توسعه؛

۱. نک: سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۹۶.

۲. نک: شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۳: ۷۹.

۳. نک: رنجبریان و نواب دانشمند، ۱۳۸۷: ۱۰۱.

۴. نک: شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۳: ۷۳.

- امحای فقر و نابرابری تبعیض‌آمیز در بین ملت‌ها و ترویج توسعه پایدار انسانی، مبتنی بر مشارکت اجتماعی؛
- توانمندسازی اقتصادی و سیاسی زنان و فراهم کردن فرصت‌ها و زمینه‌های حضور برابر با مردان در همه سطوح تصمیم‌گیری؛
- حمایت از جریان آزاد اطلاع‌رسانی و گسترش پاسخ‌گویی و شفافیت در حاکمیت و تصمیم‌گیری اجتماعی و اقتصادی؛
- پیشبرد تفاهم؛ دگرپذیری و همبستگی در بین همه ملت‌ها و احترام به تنوع فرهنگی جوامع.^۱

بر این اساس، می‌توان فرهنگ صلح را به عنوان یک رهیافت اخلاقی نسبت به حیات انسانی، مبتنی بر ارزش‌های جهانی، همچون: آزادی، عدالت، همبستگی، مدارا، حقوق بشر و برابری زن و مرد، اصول دموکراسی، تفاهم بین دولت‌ها، کشورها و بین گروه‌های مذهبی، نژادی، فرهنگی و اجتماعی دانست.^۲ نام‌گذاری سال ۲۰۰۰ میلادی به عنوان سال بین‌المللی فرهنگ صلح از سوی سازمان ملل متحد تلاشی در جهت دستیابی به این اهداف در نظام بین‌الملل بود. البته باید توجه داشت از آنجایی که نظام بین‌الملل و نظم حاکم بر آن بر اساس اصول رفتاری و اخلاقی ناشی از فرهنگ صلح شکل یافته است، ایده فرهنگ صلح منحصر به دولت‌ها و بر اساس اصل حاکمیت‌شان نخواهد بود، بلکه فراتر از روابط بین‌الملل را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد.

بنابراین، دستیابی به چنین نظام بین‌المللی جز با دخالت دادن هنجارهای حقوق مشترک مبتنی بر «اخلاق» و «کرامت» بشر در نزد تمامی انسان‌ها تحقق نخواهد پذیرفت. در این بین «گفتگوی تمدن‌ها» می‌تواند به عنوان نقطه عزیمت از یک سو بر پایه گستره فهم مشترک از مسائل جوامع ملی (به رغم تنوع قومی، نژادی، دینی، فرهنگی و...) و از سوی دیگر، با تکیه بر نهادهای غیر دولتی ملی فعال در سطح بین‌المللی تأثیرگذار در حوزه‌های فرا ملی، در شکل‌گیری چنین نظام بین‌المللی در مطالعات صلح مؤثر باشد.^۳ در این بین باید توجه داشت پرداختن به مفاهیمی چون: عفو، گذشت، تسامح، توجه به کرامت انسان و ارزش‌های انسانی، فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل

۱. نک: رنجبریان و نواب دانشمند، ۱۳۸۷: ۱۰۱.

۲. نک: شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۳: ۷۳.

۳. نک: شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۳: ۸۴.

جهانی شدن حقوق بشر: ... / گودرزی و کفایش نیری ۲۵

برخاسته از یکسری از مفاهیم و نظریات جدید این رشته، نظیر: نظم نوین جهانی، برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ، و در نهایت جهانی‌شدن است. لذا نمی‌توان مفهوم فرهنگ صلح را بدون توجه به این مفاهیم جدید روابط بین‌الملل در مطالعات صلح، به ویژه جهانی‌شدن حقوق بشر مورد بررسی و مذاقه قرار داد.

۳. مطالعات صلح در روابط بین‌الملل

مفهوم صلح به معنای فقدان تهدید و جنگ، و برقراری آرامش در حیات، روابط و تعاملات اجتماعی انسان‌ها و به تبع آن روابط کشورها با یکدیگر، باعث گردیده تا رویا و اندیشه زیبای حفظ و برقراری صلح در نزد بشریت و جامعه بین‌المللی، به عنوان اولین و مهمترین هدف نظام بین‌الملل به صورت فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل در قالب مطالعات صلح به منصفه ظهور رسد. نخستین کارهای نظری در چارچوب مطالعات صلح، پس از جنگ جهانی دوم توسط کسانی چون «کنث بولدینگ» (Kenneth Boulding) انجام پذیرفت. در آن دوران مطالعات صلح بیشتر به مسائل همچون مدارا و اجماع بین‌المللی می‌پرداخت و از پرداختن به مسائل ایدئولوژیک یا تنش‌زای پرهیز می‌کرد. در دهه ۱۹۶۰، در مطالعات صلح تحت تأثیر جنگ ویتنام، حقوق بشر به عنوان پیش زمینه صلح اهمیت یافت. در دهه ۱۹۷۰ نیز مطالعات صلح مسائلی چون: اکولوژی، تنگدستی و مسائل مربوط به جنسیت را در بر گرفت. امروزه نیز مطالعات صلح در پی دگرگون کردن دریافت‌ها و برداشت‌های سنتی درباره جنگ و صلح، مدعی این باور است که جنگ کار نابخردانه‌ای است که می‌توان از آن پیشگیری کرد، از این رو، دستیابی به صلح را امکان‌پذیر می‌داند.^۱ بنابراین، جهت دستیابی به صلح، مطالعات صلح تلاش می‌کند با پرداختن مسائل مربوط به جنگ و صلح، مسئولیت‌های فردی، نابرابری اقتصادی و روابط ناعادلانه جنسی، سطح تحلیل میان دولت‌ها را به سطح وسیع‌تری از روابط اجتماعی (فردی، ملی و جهانی) سوق دهد.

در نتیجه، در مطالعات صلح بر درک صحیح از فرهنگ‌ها و ابعاد گوناگون روابط اجتماعی تأکید بسیار می‌شود^۲ تا بتوان با فهم و درک ریشه‌های شکل‌گیری تعارض و ایجاد خشونت شرایط ایجاد، حفظ و تداوم صلح را با تغییر اساسی در امکانات موجود در جوامع انسانی از طریق انقلاب اجتماعی

۱. نک: کافی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۰.

۲. نک: قوام، ۱۳۸۴: ۲۱۹.

در سطح ملی و فراملی فراهم ساخت. با وجود همه این تلاش‌های صورت گرفته مطالعات صلح به عنوان رویکردی مطالعاتی در روابط بین‌الملل که بهترین راه برقراری صلح را ایجاد ارتباطی منطقی بین تئوری و عمل می‌داند، تلاش می‌کند تا با مشارکت عملی به بهترین وجه زمینه برقراری صلح فراهم سازد و از اینکه به عنوان یک نظاره‌گر صرف شناخته شود، فاصله بگیرد. بر این اساس، مطالعات صلح با زیر سوال بردن دیدگاه حاکم و مسلط «واقع‌گرایی» در سیاست بین‌الملل که در آن جنگ و تعارض را یک امر طبیعی تصور می‌کند و جنگ را ناشی از طبیعت قدرت به شمار می‌آورد، معتقد است جنگ به خصوصیات و جایگاه نظامی‌گری در هر فرهنگ بستگی دارد.^۱

البته باید توجه داشت علی‌رغم این تلاش‌ها مطالعات صلح هنوز به درجه کافی از بلوغ نرسیده است. هر چند مطالعات صلح در روند مطالعاتی خود روش‌هایی چون: تأکید بر آموزه‌های مذهبی و کثرت‌گرایی فرهنگی، حرکت‌های غیر خشونت‌آمیز، دیپلماسی از راه دوم به معنای گفتگو بین اندیشمندان طرف‌های درگیر خشونت و روش دفاع منفی شهروندان با تمرکز بر عدم همکاری شهروندان با مهاجمان خارجی در برخورد با خشونت و جنگ ارائه داده است،^۲ اما به طور کلی ابعاد اصلی آموزه‌های صلح در سیاست و روابط بین‌الملل در زمینه‌های نظری صلح را می‌توان در قالب مطالعات صلح در اشکال «مطالعات صلح مثبت» (Positive Peace Studies) و «مطالعات صلح منفی» (Negative Peace Studies) تقسیم‌بندی و مشاهده نمود. مطالعات صلح مثبتی که تلاش دارد با همگرایی ساختاری، نگاهی خوش‌بینانه و پیشگیرانه، صلح را از طریق به کارگیری ابزارهای صلح‌آمیز تحقق سازد، و مطالعات صلح منفی که تلاش می‌کند با نگاهی بدبینانه، نبود خشونت و صلح را پس از وقوع خشونت و جنگ، از طریق ابزارهای غیر صلح‌آمیز تحقق سازد. امروزه مطالعات صلح با طرح مسائل انسان‌دوستانه و ایده‌آلیستی تلاش دارد تا «پارادایم قدرت» (Power paradigm) در عصر جهانی شدن حقوق بشر را برهم زدند؛ از این رو، طرفداران زیادی دارد.

۱-۳) جهانی شدن حقوق بشر و مطالعات صلح مثبت

جهانی شدن حقوق بشر با تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین‌الملل و در نهایت، تلاش برای

۱. نک: قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۱.

۲. نک: رضایی، ۱۳۷۹: ۵۵-۵۶.

«آمره شدن» آن قواعد باعث گردیده تا برخی از استانداردهای حقوق بشر به عنوان اصولی غیر قابل انکار از جایگاه مقبولیت جهانی برخوردار گردد. بر این اساس جهانی شدن حقوق بشر با کمک به ایجاد گفتمانی جدید در حقوق بشر که در آن استثناء بردار نبودن ضمانت اجرای حقوقی نظیر: حق حیات، آزادی بیان و اندیشه، منع شکنجه، منع برده‌داری و بندگی، آزادی عقیده و مذهب و... فراهم آورده، باعث شکل‌گیری اندیشه حقوق بشر به عنوان فرهنگ در روابط بین‌الملل شده است. در این بین، مطالعات صلح مثبت به عنوان یکی از اشکال مطالعات صلح تلاش دارد تا زمینه‌های شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل را از طریق دستیابی به صلحی واقعی که تنها در مبارزه با جنگ شکل نگیرد، بلکه در توجه و پرداختن به علت و زمینه‌های بروز خشونت تحقق پذیرد، فراهم کند. در واقع، مطالعات صلح مثبت با پوشش دادن مجموعه‌ای از ارزش‌های شکل یافته از گفتمان حقوق بشر در عصر جهانی شدن نظیر: آزادی از ترس و نیازهای بشری و مبارزه با فقر، گرسنگی، تبعیض، نقض فاحش حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین بشری و سایر انواع خشونت‌های ساختاری، فرهنگی و... توسعه و رشد اقتصادی، برابری، عدالت و تکثرگرایی^۱ تلاش می‌کند علاوه بر حذف خشونت فیزیکی و فردی، با اصلاح و تغییر ساختارهای اجتماعی و بین‌المللی با از بین بردن دلایل شکل‌گیری جنگ و از میان بردن خشونت ساختاری^۲ زمینه‌های دستیابی به صلح را از طریق بسترسازی جهت توسعه و پاسداری از صلح فراهم سازد.

در این بین، شکل‌گیری و توجه سه نسل حقوق بشر در یک رابطه «همزیستی» (Coexistence) و «حمایت متقابل» (Mutual Support) در بستر جهانی شدن حقوق بشر، با هدف برخورداری از یک حیات با کرامت کامل انسانی، با تأکید بر عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به منظور از بین بردن ریشه‌های خشونت ساختاری، می‌تواند به مطالعات صلح مثبت به عنوان یکی از اشکال مطالعات صلح جهت جلوگیری از وقوع جنگ در روابط بین‌الملل یاری رساند. در واقع، همبستگی و ارتباط متقابل بین نسل‌های حقوق بشر تحت تأثیر جهانی شدن حقوق بشر باعث گردیده تا بتوان گفت: «بین رعایت حقوق بشر و برقراری صلح و ایجاد توسعه ارتباط مستقیمی وجود دارد.» (Annan, 1997: 6) ارتباط و همبستگی متقابلی که با مقبولیت دادن به ارزش‌های حقوق بشری

۱. نک: میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲: ۱۷.

۲. نک: قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۲.

مورد پذیرش، با جهانی کردن آن‌ها در مطالعات صلح مثبت، از طریق به کارگیری ابزارهای صلح‌آمیز جهت استقرار نظام اجتماعی - انسانی که در بردارنده سه مشخصه اصلی: فقدان اعمال زور، آزادی فردی و برابری اجتماعی است،^۱ با ایجاد تغییر و دگرگونی در ساختارهای نظام بین‌الملل، از وقوع جنگ و خونریزی در روابط بین‌الملل جلوگیری می‌کند. بر این اساس، شکل‌گیری سه نسل حقوق بشر در بستر جهانی شدن حقوق بشر در قالب مطالعات صلح مثبت تلاشی در جهت ایجاد وضعیت نبود جنگ، فقدان منازعه و حتا خشونت‌های غیرجنگی است. به همین دلیل، نه تنها بر جنبه‌های سخت منازعه، یعنی رویارویی دولتها، ملت‌ها و حتا انسان‌ها توجه دارد، بلکه به علل و بسترهای نرم افزاری شکل‌گیری خشونت از نظر فرهنگی، تمدنی، دینی و فکری نیز می‌پردازد. بنابراین، می‌توان شکل‌گیری سه نسل حقوق بشر در بستر جهانی شدن حقوق بشر در قالب مطالعات صلح مثبت را حرکتی رو به جلو در جهت جلوگیری از جنگ دانست که تلاش دارد با از بین بردن ریشه‌های شکل‌دهنده به خشونت ساختاری در جوامع و کشورها، صلح و امنیت را در روابط بین‌الملل به ارمغان آورد.

۱-۳-۱) نسل اول حقوق بشر و مطالعات صلح مثبت

حقوق بشر نسل اول، «حقوق بشر منفی» (Negative human rights) یا آزادی‌های مدنی می‌باشد که دولتها را ملزم می‌کند تا از دخالت در آزادی‌های فردی خودداری کنند.^۲ این نسل از حقوق بشر را که می‌توان در چارچوب معاهدات حقوق بشری «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (International Covenant on Civil and Political Rights) که نسبت به همه دولت‌های عضو، لازم‌الاجرا هستند، جستجو نمود. در واقع، حقوق بشر نسل اول که برخاسته از انقلاب‌های قرن هیجدهم است، ریشه در ارزش‌های مکتب لیبرالیسم کلاسیک دارد^۳ و اساساً مربوط به آزادی‌های بزرگی همچون: آزادی عقیده، بیان، اجتماع و مشارکت و آزادی، حق حیات، حق تعیین سرنوشت به عنوان اصلی‌ترین عنصر نه تنها برای افراد انسانی بلکه ملت‌های مختلف، عطف بماسبق نشدن قانون، تساوی در برابر قانون و پیش فرض براءت، حقوق همکاری، آزادی مذهبی و وجدان، حق انتخابات آزاد، حق رأی جهانی و حق بهره‌برداری از خدمات عمومی را به

۱. نک: میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲: ۱۷.

۲. تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۰۳.

۳. ذاکریان، ۱۳۷۹: ب ۱۲۸.

رسمیت شناخته است که در متون حقوق بشری عصر حاضر در قالب میثاق شکل یافته است. بر این اساس می توان گفت مجموعه حقوقی که تحت عنوان آزادی های فردی تحت میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی با جهانی شدن حقوق بشر تبیین و تعریف می شود، تلاش دارد با توجه دادن و التزام کشورها به رعایت این آزادی های فردی و جلوگیری از نقض آنها توسط دولت ها، با از بین بردن ریشه های خشونت برخاسته از عدم توجه و نقض آزادی های فردی با شکل دادن به فرهنگ صلح در روابط بین الملل، به مطالعات صلح در قالب مطالعات صلح مثبت یاری رساند.

۲-۱-۳) نسل دوم حقوق بشر و مطالعات صلح مثبت

حقوق بشر نسل دوم یا «حقوق بشر مثبت» (Positive human rights) اشاره به حقوق اقتصادی یا اجتماعی دارد که افراد یا گروه ها را در برخورداری از برخی کالاها یا خدمات اجتماعی مستحق می داند.^۱ این نسل حقوق بشر را می توان در چارچوب معاهدات حقوق بشری، «میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» (International Covenant on Economic, Social and Cultural) که نسبت به همه دولت های عضو، لازم الاجرا می باشد، مورد بررسی و مذاقه قرار داد. پیدایش این نسل حقوق بشر به جنگ جهانی دوم به خصوص نطق مشهور رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، «فرانکلین روزولت» که یکی از آزادی های چهارگانه را آزادی یا رهایی از احتیاج و نیاز می دانست، باز می گردد. همچنین برخی از حقوق اقتصادی و اجتماعی، مانند: حق تأمین اجتماعی، کار و سطح مناسب زندگی و آموزش با اعمال نفوذ کشورهای سوسیالیست در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» (Universal Declaration of Human Rights) گنجانیده شد.^۲ گنجانیده شدن مفاهیم مورد نظر کشورهای در حال توسعه، باعث گردید تا بر اساس مفاهیم پایه این میثاق مشخص شود که حقوق بشر تنها به معنای حقوق افراد انسانی نیست، بلکه حقوق کشورهای در حال توسعه برای برخورداری از رفاه، تأمین اجتماعی و تعلیم و تربیت و دانش را نیز شامل می شود.^۳ بنابراین، این میثاق چندین حق اقتصادی مهم از جمله: حق کار، حق دستمزد منصفانه، حق ایمنی شرایط کار، حق تشکیل و پیوستن به اتحادیه ها و حق اعتصاب را به رسمیت

۱. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۰۳.

۲. نک: ذاکریان، ۱۳۷۹: ب: ۱۲۸.

۳. نک: سلیمی، ۱۳۷۹: ۳۶۰.

می‌شناسد و از کار مادران قبل و بعد از زایمان نیز حمایت ویژه به عمل می‌آورد. همچنین، میثاق مزبور حقوق اجتماعی‌ای نظیر: حق تغذیه، مسکن و آموزش، و حقوق فرهنگی، حق مشارکت در حیات فرهنگی يك اجتماع و حق برخورداری از پیشرفت‌های علمی را نیز در بر می‌گیرد.^۱ البته باید توجه داشت، اجرای حقوق بشر نسل دوم این حقوق را در شمول امتیازات حقوقی فردی قرار نمی‌دهد، با این وجود از آنجایی که این حقوق برای حمایت از فرد در برابر مداخله دولت یا در ارتباط با مقررات معطوف به تساوی و تبعیض نژادی، مناسب تلقی می‌شوند حقوق بشر نسل دوم را می‌توان به عنوان «دلایل اقدام» (Reasons for action) مورد استفاده و استناد قرار داد.^۲ دلایل اقدامی که با قائل شدن حق برخورداری انسان‌ها تحت تأثیر جهانی شدن حقوق بشر با تبیین و تعریف آن‌ها، می‌تواند با از بین بردن ریشه‌های خشونت برخاسته از مداخله دولت‌ها در حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد، به شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل در قالب مطالعات صلح مثبت یاری رساند.

۳-۱-۳ نسل سوم حقوق بشر و مطالعات صلح مثبت

نسل سوم حقوق بشر که از آن تحت عنوان «حقوق همبستگی» (Solidarity rights) نام برده می‌شود^۳ دربرگیرنده ترکیبی پیچیده‌ای از حقوق، نظیر: حق توسعه، حق صلح و حق محیط زیست سالم است.^۴ از دهه ۱۹۶۰ به بعد که ابعاد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حقوق بشر مطرح شد، انعکاس این نسل حقوق بشر را می‌توان در اعلامیه‌های منطقه‌ای مانند منشور آفریقا در ۱۹۸۶ در زمینه حقوق انسانی مشاهده کرد. در این اعلامیه «حق توسعه» جز حقوق اولیه و مهم انسانی تلقی گردید. ریشه حق توسعه که به توافق سال ۱۹۸۶ کشورها تحت عنوان «اعلامیه حق توسعه» (Declaration of the Right to Development) در چهارچوب قطعنامه ۴۱/۱۲۸ مجمع عمومی باز می‌گردد. در مراحل بعد حق توسعه به عنوان حقوق همبستگی نامیده شد. حقوق همبستگی، مجموع حق‌هایی در برمی‌گیرد که درصدد ایجاد یا تقویت همبستگی در جامعه بین‌المللی هستند. باید توجه داشت علی‌رغم آنکه نسل سوم حقوق بشر همانند دو نسل، اول و دوم حقوق بشر در اسناد

۱. نک: اس پیس، ۱۳۸۱: ۸۲.

۲. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۲۰۳.

۳. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۳۸.

۴. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۰۳.

جهانی شدن حقوق بشر: ... / گودرزی و کفایش نیری ۳۱

قراردادی متعدد منعکس نشده است، اما از اهمیت این نسل حقوق بشری به دلیل جذابیت و گیرایی با جهانی شدن حقوق بشر نه تنها کاسته نشده است، بلکه روز افزون بر اهمیت آن افزوده شده است. به گونه‌ای که تحقق نسل سوم حقوق بشر به عنوان «اهداف سیاسی» مستلزم تلاش‌های لازم از سوی دولت‌ها، بلکه جوامع نیز می‌باشد.^۱

حقوقی با اهداف سیاسی که در برگیرنده: حق خود مختاری و تعیین سرنوشت، حق دسترسی آزاد به ثروت‌ها و منابع طبیعی، حق توسعه اقتصادی، حق زندگی در جهانی همراه با صلح و آرامش، و در نهایت حق برخورداری از محیط زیستی سالم می‌باشد. لذا از حقوق بشر مطرح در نسل سوم، تحت عنوان «حقوق ملت‌ها» در منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها نام برده شده است.^۲ از بین این دسته از حقوق، یعنی نسل سوم حقوق بشر، حق توسعه از اهمیت بسیار و ارزش فراوانی برای کشورهای جنوب و حتا کشورهای شمال برخوردار است.

بند ۱ ماده اول اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر (۱۹۸۶)، حق توسعه را چنین تعریف می‌نماید: «حق بر توسعه، یک حق بشری لاینفک است که هر فردی از بشر و تمام مردم در اثر آن محقق هستند در توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شرکت داشته، در آن سهیم باشند و از آن بهره‌مند شوند. توسعه‌ای که در آن تمام حق‌های بشری و آزادی‌های اساسی می‌تواند به طور کامل محقق شود.» بر این اساس می‌توان حق توسعه را به عنوان حقی که همه ملل از حق مشارکت، کمک و بهره‌برداری از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند، حق سلب نشدنی و غیر قابل انتقالی دانست که در پرتو آن همه حقوق انسانی و آزادی‌های انسانی می‌تواند به طور کامل محقق شود. همچنین، «حق صلح» را به عنوان حقی ذاتی که همه ملت‌ها و همه انسانها از آن باید برخوردار باشند، و در نهایت، «حق محیط زیست سالم» را برای هر انسان به صرف این که هر انسان از حقوق بنیادی آزادی، تساوی و شرایط متناسب زندگی در محیطی مناسب باید برخوردار باشد که برای او حیات با کرامت و رفاه فراهم می‌آورد، به رسمیت شناخته است.^۳

در واقع، کنفرانس جهانی حقوق بشر در تعریف خود از حق توسعه تلاش نمود تا با احترام بخشیدن به حقوق بشر از سوی دولت‌ها، ضمن از بین بردن موانع توسعه، از آن در جهت تسهیل

۱. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۲۰۲.

۲. نک: ذاکریان، ب ۱۳۷۹: ۱۳۰.

۳. نک: تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۳۹/۱۴۱.

روند توسعه نیز در جوامع انسانی استفاده کند. به گونه‌ای که در پاراگراف ۸ اعلامیه «کنفرانس جهانی حقوق بشر وین» چنین بیان می‌دارد: «توسعه، دموکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی وابستگی متقابل به هم دارند و یکدیگر را تقویت می‌نمایند.» (Vienna Declaration on Human Right, 1993: 152) ارتباطی متقابل و تقویت کننده بین توسعه، دموکراسی و حقوق بشر که در اعلامیه اجلاس هزاره ملل متحد نیز مورد تأکید دوباره قرار گرفت: «ما از هیچ تلاشی برای ترویج دموکراسی و تقویت حکومت قانون و همچنین احترام برای تمامی آزادی‌های بنیادی و حقوق بشری که در جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده، از جمله حق توسعه کوتاهی نخواهیم کرد.» (United Nations Millennium Declaration, 2000: 6)

کوفی عنان دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در این ارتباط معتقد است: «بین رعایت حقوق بشر و برقراری صلح و ایجاد توسعه ارتباط مستقیمی وجود دارد.» (Annan, 1997: 6) زیرا حق توسعه به عنوان معیار سنجشی برای احترام به دیگر حقوق بشر، با فراهم آوردن امکان شناخت و وابستگی متقابل و روابط غیر قابل تفکیک حقوق بشری اجازه می‌دهد در توسعه‌ای که از لحاظ اقتصادی پایدار، از لحاظ سیاسی آزاد و از لحاظ اجتماعی عادلانه می‌باشد، مشارکت کنند و در نتیجه با فراهم آوردن زمینه‌های احترام کامل به حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی «توسعه پایدار» (Sustainable Development) واقعی را امکان پذیر می‌سازد. توسعه پایداری که در روابطی دو طرفه با حقوق بشر، از یکسو توانمندسازی و تحقق حقوق بشر را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، حقوق بشر نیز ضمن فراهم آوردن بنیاد و پایه‌ای برای توسعه، چارچوبی اصولی و معیاری را برای توسعه ایجاد می‌کند تا بتوان بر اساس آن افرادی که توسعه را انجام می‌دهند، مسئول دانست.^۱

بنابراین، مطرح بودن فرد انسان به عنوان موضوع اصلی توسعه، در نسل سوم حقوق بشر در عصر جهانی شدن حقوق بشر ضمن از بین بردن ریشه‌های خشونت در سطح داخلی کشورها، از طریق فراهم آوردن زمینه‌های بهره‌مندی از تمام حقوق بشر، با تأکید بر همکاری بین ملت‌ها و دولت‌ها در تحقق و تضمین حق توسعه، و بر طرف ساختن موانع همکاری بین‌المللی موثرتر بین دولت‌ها، در گام نخست، در سطح ملی کشورها و در گام بعد در سطح بین‌المللی، شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل را در قالب مطالعات صلح مثبت امکان پذیر می‌سازد.

۱. نک: رنجریان و نواب دانشمند، ۱۳۸۷: ۱۰۷-۱۰۸.

۲-۳) جهانی شدن حقوق بشر و مطالعات صلح منفی

در ادبیات حقوقی و سیاسی صلح منفی اساساً ناظر به نبود و نفی جنگی که به وقوع پیوسته و نه سایر اقدامات از بین برنده خشونت ساختاری، ایجاد کننده جنگ است. بر این اساس می توان صلح منفی را صلحی حداقلی بدون گام برداشتن در مسیر بر طرف ساختن موانع ماهوی و ساختاری شکل دهنده خشونت میان انسان ها، ملت ها، تمدن ها و دولت ها دانست که تنها بر حفظ وضع موجود پس از وقوع خشونت و جنگ از طریق ابزارهای غیر صلح آمیز در قالب نه صلح و نه جنگ تأکید دارد. در واقع، مطالعات صلح منفی تلاش می کند پس از وقوع خشونت و جنگ، با نگاهی بدبینانه نبود خشونت و صلح را از طریق ابزارهای غیر صلح آمیز محقق سازد. بر این اساس می توان گفت، مفهوم صلح منفی، مفهوم صلح را تا حد یک وضعیت فقدان جنگ پایین می آورد.^۱

در این بین بررسی مؤلفه های مطالعات صلح منفی حکایت از آن دارد که با مطرح کردن اندیشه حقوق بشری به عنوان هسته اصلی فرهنگ در جهانی شدن حقوق بشر، مطالعات صلح منفی توانسته است با فرسایش اصل حاکمیت دولت ها، در گام نخست، از طریق مداخلات بشر دوستانه، و در گام بعد از طریق اصل مسئولیت حمایت، به مطالعات صلح کمک کند و با کاهش زمینه های تنش در روابط بین الملل و به تبع آن کمک در ایجاد امنیت بین الملل، به شکل گیری فرهنگ صلح در روابط بین الملل یاری رساند.

۱-۲-۳) اصل مداخله بشر دوستانه و مطالعات صلح منفی

از یک سو، پیشرفت های تکنولوژی های ارتباطاتی - اطلاعاتی و فضای پس از جنگ سرد، این امکان را به وجود آورد تا آن دسته از مقاصد و اصول منشور سازمان ملل متحد که می توانست حاکمیت دولت ها را با چالش روبرو سازد، توان اجرایی پیدا کنند؛ و از سوی دیگر، توسعه و تدوین حقوق بین الملل ضمن افزایش اختیارات سازمان ملل متحد، زمینه مداخله در امور دولت ها و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولت ها را تحت عنوان «مداخله بشر دوستانه» فراهم ساخته است. در واقع، جهانی شدن به عنوان فرآیندی که در روند حرکتی خود بسیاری از الگوهای رفتاری و

۱. نک: رنجیریان و نواب دانشمند، ۱۳۸۷: ۱۰۰.

مفاهیم روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده و دستخوش تغییر و تحول نموده، مفهوم حاکمیت را نیز از این امر مستثنی ننموده است. به گونه‌ای که امروزه در عصر جهانی شدن شاهد آن هستیم که مداخله جهت حمایت از حقوق بشر از اقدامات سازمان ملل یا منافع و اقدامات بازیگران خاص فراتر رفته است. موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از حقوق ذاتی اش که فراتر از قلمرو سیاسی و اجتماعات ملی ایفای نقش می‌نماید، منجر به ظهور رهیافت‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های حقوقی انسان دوستانه در نظام حقوق بین‌المللی شده است که اساساً ناظر بر تغییر و اصلاح در کار ویژه دولت‌ها و تغییر در مفهوم اصل حاکمیت و به تبع آن تغییر در اصل عدم مداخله را فراهم آورده است.

به عبارتی دیگر، اگر چه افراد تابع تعهدات سیاسی و اجتماعی وسیعی نسبت به دولت و کشور خود هستند، اما حقوق بشر مجموعه‌ای غیر قابل سلب از کالاها، خدمات و فرصت‌های فردی را معین و مشخص می‌سازد که دولت و اجتماع در شرایط اوضاع و احوال عادی موظف به رعایت و اجرای آن‌ها هستند. از آنجایی که این حقوق ذاتی افراد بر منافع، جامعه و دولت اولویت دارد، حقوق بشر می‌تواند حد شمول مشروعیت اقدام دولت را محدود نماید^۱ و زمینه را برای مداخله بشر دوستانه در امور داخلی کشورها در روابط بین‌الملل فراهم سازد.

بر این اساس می‌توان مداخله بشر دوستانه را مداخله اقتدار آمیز در امور داخلی دولت برخوردار از حاکمیت برای تضمین و اجرای حقوق بشر دانست که وجود اصل حاکمیت نمی‌تواند مانع از مداخله انسان دوستانه شود. به عبارت دیگر، استناد به حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان، عدم رعایت حقوق بشر و ممانعت از مداخله بشر دوستانه گردد.^۲ زیرا امروزه در فرآیند جهانی شدن، حقوق بشر جنبه بین‌المللی پیدا نموده است. به گونه‌ای که دیگر کشورها نمی‌توانند با استناد به داخلی بودن مسائل حقوق بشر از رسیدگی دیگر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به آن‌ها جلوگیری به عمل آورند. در این بین، سازمان ملل متحد با همپایه قرار دادن موارد نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، رسیدگی به این قضایا را در صلاحیت شورای امنیت دانسته است.^۳

۱. نک: دانلی، ۱۳۸۱: ۵۵.

۲. نک: اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰۴.

۳. نک: عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۸.

علاوه بر این تحولات حقوق بشری، کم‌رنگ شدن نقش مرزها در فرآیند جهانی شدن به سازمان‌های غیر دولتی نیز این فرصت و امکان را داده است تا با وارد کردن مسائل و تحولات برون مرزی به داخل کشورها، بتوانند با تبدیل این مسائل به مسائل درون مرزی، مسائل جهانی را وارد عرصه سیاستگذاری کشورها نمایند. به گونه‌ای که افزایش نقش سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری، نظیر: عفو بین‌الملل، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، نگهبان (دیدهبان) حقوق بشر و پزشکان بدون مرز با شکل‌دهی به فرهنگ حقوق بشر در روابط بین‌الملل، توانسته است با ایجاد نظم جهانی جدید پس از جنگ سرد، مداخله در امور یک دولت مستقل به جهت تخطی از اصل حاکمیت دولت به نام بشریت و حقوق بشر را تحت عنوان «جنگ عادلانه» (Just war) تضمین نماید.

این میزان تغییر در ایستارهای موجود درباره قواعد سازمان‌دهنده جامعه بین‌المللی را می‌توان از زمان فروپاشی شوروی و آغاز نسل دوم عملیات سازمان ملل، به ویژه از زمان انتشار «طرحی برای صلح» در سال ۱۹۹۲ توسط دبیرکل وقت سازمان ملل، دکتر «پطروس غالی» ارزیابی نمود: «احترام به حاکمیت، امری حیاتی برای هر گونه پیشرفت مشترک بین‌المللی است، ولی زمان حاکمیت مطلق و انحصاری گذشته و تئوری آن هیچ‌گاه با واقعیت منطبق نبوده است.» (Ghali, 1992:15) بر اساس مفاد این بیانیه در مواردی که جنگ داخلی، قحطی یا سایر مشکلات بشر دوستانه قوی تر از احترام به حاکمیت ملت‌ها باشد، دیگر بر خلاف گذشته، رضایت به اقدامات حفظ صلح یا بشر دوستانه سازمان ملل متحد مانعی بنیادی محسوب نخواهد شد.^۱ به قول «خاویر پرز دکوئیبار» (Javier Perez Dkvyar) دبیرکل وقت سازمان ملل متحد: «اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند به عنوان مانعی باشد که در پشت آن، دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند.» (Pease- Forsyth, 1993: 308)

البته باید توجه داشت، موضوع حقوق بشر و بین‌المللی شدن آن در جهانی شدن با تعدیل اصل حاکمیت و به تبع آن، اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها اگر چه باعث فرسایش اصل حاکمیت کشورها فراهم آورده است، اما نکته قابل توجه اینکه پرداختن به موضوع حقوق بشر با کاهش و از بین بردن زمینه‌های تنش، ضمن جلوگیری از جنگ، در صورت وقوع آن با کنترل نمودن جنگ از طریق ابزارهای غیر صلح‌آمیز (هم در سطح داخلی کشورها و هم سطح روابط بین‌الملل)

با کمک به شکل‌گیری فرهنگ صلح در مطالعات صلح منفی، امکان ایجاد، حفظ و تداوم صلح را در روابط بین‌الملل امکان‌پذیر می‌سازد و زمینه را برای ایجاد امنیت بین‌الملل در نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد.

اما در این بین، علی‌رغم این تلاش‌ها، شاهد آن هستیم که بیشتر مداخله‌هایی که تحت عنوان مداخله بشر دوستانه توسط سازمان ملل متحد صورت می‌گیرد، تنها علیه اعضای ضعیفی که فاقد حمایت سیاسی یک عضو دائم شورای امنیت هستند، انجام می‌پذیرد، و تخلفات حقوق بشری کشورهایی که از حمایت دولت‌های قدرتمند، به ویژه اعضای دائم شورای امنیت برخوردار هستند، نادیده انگاشته می‌شود. به گونه‌ای که مداخله‌هایی که تحت عنوان مداخلات بشر دوستانه جهت حفظ، تأمین و ارتقای حقوق بشر صورت می‌پذیرد، به جای جنبه‌ها و انگیزه‌های انسانی، تابع علل و انگیزه‌های سیاسی - اقتصادی قرار می‌گیرد. در نتیجه، نمی‌توان صلح را چه در سطح داخلی کشورها و چه در سطح روابط بین‌الملل با کنترل منازعات آشکار منجر به جنگ از طریق ابزارهای غیر صلح‌آمیز، در قالب مطالعات صلح منفی تحقق بخشید.

چنین سوء استفاده‌های سیاسی از مداخلات بشر دوستانه جهانی شدن حقوق بشر، زمینه‌ها و شرایط برای شکل‌گیری اصلی تحت عنوان «اصل مسئولیت حمایت» در روابط بین‌الملل در جهت کمک و یاری هر چه بیشتر در شکل‌گیری فرهنگ صلح و اجرای آن در مطالعات صلح منفی در روابط بین‌الملل فراهم آورده است.

۲-۲-۳ اصل مسئولیت حمایت و مطالعات صلح منفی

ناتوانی جامعه بین‌المللی علی‌رغم پاسداری از حقوق بشر در دوران پس از جنگ سرد در شمال عراق، سومالی، لیبیا و... در پاسخگویی به هنگام و موثر به جنایات وحشتناک ۱۹۹۴ در روندا و کشتار جمعی ۱۹۹۵ در سربرنیتسا، ناکارایی سیستم واکنشی سازمان ملل متحد در پاسداری عملی از حقوق اولیه انسان‌ها، باعث طرح مفهوم «مسئولیت حمایت» به عنوان یکی از مفاهیم جدید در روابط بین‌الملل در واکنش به رنج‌ها و نال‌های انسانی ناشی از جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، نسل‌کشی و پاکسازی قومی جهت حفظ اصول منشور ملل متحد و دفاع از انسانیت مشترک جهت دستیابی به یک هنجار مشترک گردید.^۱ به گونه‌ای که در سند اجلاس سران در سال ۲۰۰۵ میلادی نیز مورد اشاره جامعه جهانی قرار گرفت.

۱. نک: قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۳.

بند نخست سند اجلاس، به مسئولیت اولیه حمایت از شهروندان توسط دولت متبوع اشاره دارد، و در بند دوم بر انحصار صلاحیت در شورای امنیت سازمان ملل متحد تأکید می‌نماید.^۱ با تصویب (اصل مسئولیت حمایت) در اجلاس سران فوریه سال ۲۰۰۵ میلادی، سازمان ملل متحد پذیرش شفاف و بدون ابهام تمام اعضای ملل متحد دارای مسئولیت بین‌المللی جمعی برای حمایت مردم در برابر «نسل‌کشی»، «جنایات جنگی»، «پاکسازی قومی» و «جنایات علیه بشریت» و تمایل به اقدام جمعی به موقع و با اراده برای این مقصود از طریق شورای امنیت، هنگامی که شیوه‌های صلح‌آمیز ناکافی هستند و مقامات دولتی آشکارا از اجرای آن به خاطر ناتوانی یا سوء نیت باز می‌مانند را در برگرفت. بر این اساس، «مسئولیت حمایت» وارد عرصه روابط بین‌الملل و ادبیات حقوق بین‌الملل گردید. تغییر مفهوم «حق مداخله» به «مسئولیت حمایت بین‌المللی» در گزارش کمیسیون بین‌المللی درباره مداخله و حاکمیت دولت با طرح ایده مبنایی «پارادایم امنیت انسانی» در برابر «امنیت ملی» صورت پذیرفت. به گونه‌ای که حتا «امنیت بین‌المللی» را نیز در معنای سنتی و مضیق آن، که چیزی بیش از امنیت دولت‌ها نیست، از اولویت بیشتری برخوردار ساخت.^۲

به عبارتی دیگر، اصل مسئولیت حمایت هر گونه تهدید حقوق بشر انسانی در قالب اشکالی چون «جنایات علیه بشریت»، «جنایات جنگی»، «نسل‌کشی» و «پاکسازی قومی» بر نمی‌تابد و تحت عنوان مسئولیت حمایت «امنیت انسانی» آن را تأمین می‌نماید.^۳ در راستای تحقق چنین امری، دکترین مسئولیت حمایت با ارائه درک متفاوتی از مقوله حاکمیت، با تأکید بر «حاکمیت به مثابه مسئولیت» (Sovereignty as Responsibility) به جای تلقی سنتی «حاکمیت به مثابه تسلط» (Sovereignty as Mastery)، تلاش می‌کند با ارائه درک جدیدی از مفهوم حاکمیت در دو سطوح داخلی و خارجی، در سطح نخست، دولت را موظف به تعامل با اتباع خود، تأمین امنیت آنان و عمل به تکالیف خود مبتنی بر هنجارهای حقوق بشری کند، و در سطح دوم، دولت را نسبت به جامعه بین‌المللی و نظارت آن در مورد سطح نخست پاسخگو نماید.^۴ نتیجه چنین مسئولیت مضاعفی برای دولت‌ها، مجاز بودن مداخله بین‌المللی در شرایط ناتوانی و یا عدم حمایت

۱. نک: زمانی و نوری، ۱۳۹۱: ۲۹۹.

۲. نک: یاقوتی، ۱۳۹۱: ۵۰.

۳. نک: قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۸.

۴. نک: زمانی و نوری، ۱۳۹۱: ۲۹۹.

دولت مسئول از مردم خواهد بود. بنابراین، اصل مسئولیت حمایت وظیفه «مسئولیت حمایت» از مردم هر دولتی را از جرائم فوق‌الذکر در گام نخست بر عهده دولت مربوطه می‌گذارد و در صورت ناتوانی یا بی‌میلی دولت مزبور به جامعه بین‌المللی واگذار می‌کند.

در این بین، نکته قابل توجه در تبدیل «حاکمیت به مثابه تسلط» به «حاکمیت به مثابه مسئولیت» در اصل مسئولیت حمایت در مداخلات بشر دوستانه، عدم مخدوش شدن اصل حاکمیت کشور مورد مداخله واقع شده علی‌رغم فرسایش هر چه بیشتر اصل حاکمیت دولت‌ها است. موضوعی که «بانکی‌مون»، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در گزارشی که با مشاوره پروفیسور «ادوارد لاک» مشاور ویژه دبیرکل در زمینه مسئولیت حمایت در ابتدای سال ۲۰۰۹ میلادی تحت عنوان «اجرای مسئولیت حمایت» منتشر کرد، بر آن صحنه می‌گذارد.

بانکی‌مون در بیان قلمرو مسئولیت حمایت، با اشاره به نظریه «حاکمیت به مثابه مسئولیت»، مسئولیت حمایت را نه تنها عاملی مخدوش کننده برای حاکمیت نمی‌داند، بلکه آن را تأکیدی مجددی بر اصل حاکمیت کشورها می‌داند.^۱ در واقع، مسئله مداخله برای اهداف بشر دوستانه و حمایت از مردم به عنوان سنگ بنای مفهوم مسئولیت حمایت با شکل‌دهی به «اصل مسئولیت حمایت» به عنوان مفهومی نوظهوری در حقوق بین‌الملل بر پایه بنیادهای نظری «امنیت انسانی» و «مداخله بشر دوستانه» تلاش می‌کند تا نواقص و کاستی‌های تحت عنوان «مداخله بشر دوستانه» نظیر: گزینشی عمل کردن و سوء استفاده‌های سیاسی برخاسته از منافع قدرت مداخله‌گر را بر طرف سازد. بر این اساس، اصل مسئولیت در راستای پاسخگویی به کاستی‌های ناشی از مداخله بشر دوستانه و ارزیابی اقدامات جامعه بین‌المللی سه مسئولیت ویژه را در برمی‌گیرد:

۱. «مسئولیت جلوگیری» (The Responsibility to Prevent): به عوامل ریشه‌ای و

مستقیم برخورد‌های داخلی و دیگر بحران‌های ساخته دست انسان که مردم عادی را در خطر قرار می‌دهد، می‌پردازد.

۲. «مسئولیت واکنش» (The Responsibility to React): متضمن واکنش به اوضاع

مردم تحت فشار با اقدامات متناسب و می‌تواند شامل اقدامات مجبور کننده نظیر: تحریم‌ها، تعقیب بین‌المللی و در موارد حاد مداخله نظامی باشد.

۱. نک: سواری و حسینی بلوچی، ۱۳۹۰: ۱۸۳-۱۸۴.

۳. «مسئولیت بازسازی» (The Responsibility to Reby): (به ویژه در شرایط مداخله نظامی) که متضمن تأمین و ارائه کمک‌های کامل با هدف جبران، بازسازی و مصالحه است. این کمک‌ها در مواجهه با عللی که مداخله به منظور توقف یا دفع آن‌ها طراحی شده است، انجام می‌گیرد.^۱

در این بین، مسئولیت جلوگیری، به عنوان مهم‌ترین بعد از اصل مسئولیت حمایت تلاش دارد با برجسته‌سازی تمایز مسئولیت حمایت و مداخله بشر دوستانه و تأکید بر بافت معنایی مسئولیت حمایت، به مسئله پیشگیری تأکید نماید و مداخله نظامی را تنها به عنوان آخرین حربه مطرح کند.^۲ بنابراین، با توجه به تلاشی که برای آمره شدن قواعد حقوق بشری در عصر جهانی‌شدن حقوق بشر صورت می‌گیرد، می‌توان اصل مسئولیت حمایت را به عنوان مفهومی نوظهور در حقوق بین‌الملل بر پایه بنیادهای نظری «امنیت انسانی» و «مداخله بشر دوستانه» دانست که تلاش دارد به رغم محدودیت‌های موجود در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در تحدید حاکمیت دولت‌ها در راستای حفظ، تأمین و ارتقای حقوق نقض شده فرد انسانی، با ممنوعیت چهار جرم جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی، نسل‌کشی و پاکسازی قومی (امروزه به عنوان «قاعده آمره» شناخته می‌شود)، شرایط و زمینه‌های لازم را جهت مداخلات بشر دوستانه مشروع، مقبول و به دور از انگیزه‌های سیاسی فراهم نماید.

و در نهایت با توسعه روز افزون مفهوم «حاکمیت به مثابه مسئولیت» به جای «حاکمیت به مثابه تسلط» با ایجاد زمینه‌های فرسایش هر چه بیشتر اصل حاکمیت دولت‌ها در برخورد با جرائم بین‌المللی مذکور (علی‌رغم وجود برخی کاستی‌ها) با کاهش و از بین بردن زمینه‌های تنش، ضمن جلوگیری از جنگ، چه قبل از وقوع آن و چه پس از وقوع خشونت و جنگ از طریق ابزارهای غیر صلح‌آمیز، به شکل‌گیری فرهنگ صلح در روابط بین‌الملل در قالب مطالعات صلح منفی یاری رساند و در نهایت شرایط را برای ایجاد صلح و امنیت در روابط بین‌الملل فراهم سازد.

۱. نک: زمانی و نوری، ۱۳۹۱: ۳۰۱-۳۰۲.

۲. نک: قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۸.

نتیجه گیری

جهانی شدن با افزایش تعاملات و روابط انسانی باعث گردیده تا مفهوم صلح با تلاش برای آمره شدن قواعد حقوق بشر در چارچوب جهانی شدن حقوق بشر، شکل گیری فرهنگ صلح را به عنوان اولین و مهم ترین هدف در روابط بین الملل در قالب مطالعات صلح در اشکال صلح مثبت و صلح منفی فراهم سازد. به عبارتی دیگر، جهانی شدن حقوق بشر باعث شده تا مطالعات صلح مثبت به عنوان غایتی بسی والاتر از صرف نبود جنگ در جهان، بتواند با رعایت مقررات و موازین حقوق بشر و احترام به آزادی های بنیادین انسان، با از بین بردن زمینه های تنش خشونت ساختاری در سطح داخلی و بین المللی، با مانع شدن از وقوع خشونت و جنگ، چه قبل و پس از وقوع آن، از طریق ابزارهای غیر صلح آمیز به مطالعات صلح منفی کمک کند. همچنین، از سویی دیگر، مطالعات صلح منفی به عنوان کنترل تشدید جنگ و نه ریشه کن کردن آن، با به کارگیری اصل مداخله بشر دوستانه، و ارائه و به کارگیری از اصل مسئولیت حمایت جهت رفع کاستی ها و نواقص اصل مداخله بشر دوستانه در راستای حفظ، تأمین و ارتقای حقوق نقض شده فرد انسانی، با ممنوعیت چهار جرم «جنایات علیه بشریت»، «جنایات جنگی»، «نسل کشی» و «پاکسازی قومی» که امروزه به عنوان «قاعده آمره» شناخته می شود، شرایط و زمینه های لازم را جهت مداخلات بشر دوستانه مشروع، مقبول و به دور از انگیزه های سیاسی فراهم نماید. و با ایجاد رعایت مقررات و موازین حقوق بشر و احترام به آزادی های بنیادین انسان، با از بین بردن زمینه های خشونت ساختاری از وقوع جنگ و خونریزی، جلوگیری و در نهایت به مطالعات صلح مثبت یاری رساند. بر این اساس می توان گفت جهانی شدن حقوق بشر باعث گردیده تا مطالعات صلح مثبت در قالب نسل های حقوق بشر و مطالعات صلح منفی در قالب اصل مداخله بشر دوستانه و اصل مسئولیت حمایت در تعاملی دو طرفه با همپوشانی یکدیگر به شکل گیری فرهنگ صلح در روابط بین الملل در قالب مطالعات صلح هر چه بیشتر یاری رسانند.

منابع

الف- کتب و مقالات

الف-۱: فارسی

۱. اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱)، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. اس پیس، کلی کیت (۱۳۸۱)، «حقوق بشر و سازمانهای بین‌المللی»، ترجمه: حسین شریفی طراز کوهی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، صص ۷۹-۱۰۶.
۳. اکسفورد، باری (۱۳۷۸)، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. تاموشات، کریستیان (۱۳۹۱)، حقوق بشر، چاپ دوم، ترجمه: حسین شریفی طراز کوهی، تهران: نشر میزان.
۵. دانلی، جک (۱۳۸۱)، «دموکراسی، توسعه و حقوق بشر»، ترجمه: حسین شریفی طراز کوهی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، بهار، صص ۵۱-۷۸.
۶. ذاکریان، مهدی (الف ۱۳۷۹)، «فراگرد تبدیل قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۴، زمستان، صص ۱۰۴۳-۱۰۵۴.
۷. ذاکریان، مهدی (ب ۱۳۷۹)، «فراآیند یکپارچگی نسل‌های حقوق بشر»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۸-۱۵۷، مهر و آبان، صص ۱۲۸-۱۳۵.
۸. رابرتسون، رونالد (۱۳۸۰)، جهانی شدن: تئوریهای اجتماعی و فرهنگی جهانی، ترجمه: کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
۹. رضایی، علی اکبر (۱۳۷۹)، «دوره مطالعات صلح»، رویدادها و تحلیل‌ها، شماره ۱۴۲، آبان، صص ۵۴-۵۶.
۱۰. رنجبریان، امیر حسین و نواب دانشمند، فریبا (۱۳۸۷)، «بررسی تأثیر آموزش حقوق بشر بر صلح و توسعه»، دو فصلنامه حقوق خصوصی، شماره ۱۲، بهار و تابستان، صص ۹۷-۱۱۴.
۱۱. زمانی، قاسم و نوری، وحید (۱۳۹۱)، «بحران غزه در ترازوی دکترین مسئولیت»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱۵، بهار، صص ۲۸۷-۳۱۹.

۱۲. سلیمی، حسین (۱۳۷۹)، فرهنگ گرابی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۳. سواری، حسن و حسینی بلوچی، مهدی (۱۳۹۰)، «نظریه مسئولیت حمایت از حرف تا عمل»، پژوهش حقوق عمومی، شماره ۳۲، بهار، صص ۱۷۳-۲۰۴.
۱۴. شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۸۳)، «اتلاف برای صلح، زمینه حاکمیت حقوق بین‌الملل»، پژوهش حقوق عمومی، شماره ۱۳، زمستان، صص ۷۳-۹۳.
۱۵. عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۰)، «مداخلات بشر دوستانه و اصل عدم مداخله»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، شماره ۱۷۰-۱۶۹، مهر و آبان، صص ۸۲-۸۹.
۱۶. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۹۲)، فرهنگ دیپلماسی و روابط بین‌الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۷. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
۱۸. قوام، سید عبدالعلی و روان بد، امین (۱۳۸۹)، «مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقشی غرب - جنبش عدم تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۵، تابستان، صص ۱۷۱-۱۸۸.
۱۹. کافی، مجید و کاظمی مهرآبادی، رعنا و هوشیار، آزاده (۱۳۹۲)، «نظریه پردازی ایرانی در حوزه مطالعات صلح: گامی فراتر از صلح دموکراتیک»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و هشتم، شماره ۲۹۴، زمستان، صص ۳۰-۳۹.
۲۰. میر کوشش، امیر هوشنگ و نوری صفا، شهرزاد (۱۳۹۲)، «هستی‌شناسی صلح بین‌المللی در بستر فرهنگ مدارا و صلح ایرانی»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و دوم، شماره ۶۸، پائیز، صص ۷-۳۲.
۲۱. یاقوتی، محمد مهدی (۱۳۹۱)، «از مداخله بشر دوستانه تا مسئولیت پشتیبانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸۹، پائیز، صص ۴۶-۵۱.

الف-۲: لاتین

22. Annan, Kofi.A (1997), " Strengthening United Nations Actions in The Field of Human Rights: Prospects and Priorities ", *Harvard Human Rights Journal*. Vol. 10. p.6.
23. Ghali, Boutros (1992), "Angenda for Peace ", *United Nations*.
24. Pease, Kelly - Forsyth, David (1993), "Human Rights, Humanitarian International and World Politics", *Human Rights Quarterly*, p. 308.
25. United Nations: Millennium Declaration (2000), *Resolution adopted by the General Assembly, A/RES/55/2*, 18 September.
26. Vienna Declaration on Human Right (1993), *UNA / CONF*, 157/23. 12 July.